

# افول جایگاه جهانی ایالات متحده و جایگزینی چین در معادلات منطقه‌ای

مهرداد عله‌پور

پژوهشگر مسائل چین



با وجود آنکه در فضای پساجنگ سرد، ایالات متحده خود را به عنوان تک قطب برتر در حوزه‌های سیاست و روابط بین‌الملل می‌انگاشت ولی باید توجه داشته باشیم که متاثر از بحران مالی سال ۲۰۰۸ میلادی، نظام هژمونیک مسلط که از آن به عنوان «رویای آمریکایی» یاد می‌شد، دستخوش دگردیسی‌های ژرفی گردید و در عمل، نظام بین‌الملل وارد فضای نظم «یک-چندقطبی» شد.

تریلیون دلار بر بدهی های ملی این کشور افزوده شده است. آمارهای موجود حاکی از آن است که میزان بدهی ملی چین ۵,۱۴ تریلیون دلار است که یک ششم بدهی دولت آمریکا است.

علاوه بر این می توان به متغیر تولید ناخالص داخلی نیز اشاره کرد که بر اساس آن، گرچه سهم ایالات متحده و چین در سال ۲۰۲۲ میلادی به ترتیب ۲۵,۴ و ۱۷,۹ تریلیون دلار بوده است ولی به واقع، اگر بر اساس نسبت تولید ناخالص داخلی به شاخص برابری قدرت خرید (معیاری برای واقعی تر شدن بخش اقتصاد)، مبادرت به سنجش حجم اقتصاد ایالات متحده و چین نماییم، نیک درمی یابیم که به ترتیب، چین و ایالات متحده، با ۳۰,۳ و ۲۵,۴ تریلیون دلار در جایگاه های نخست و دوم اقتصاد جهانی قرار می گیرند. در چنین شرایطی مشخص می شود که در واقع چین در رتبه نخست اقتصاد جهانی قرار دارد و پس از آن، ایالات متحده در رتبه دوم است.

مؤلفه دیگری که در این رابطه می توان به آن اشاره کرد، تراز تجاری منفی ایالات متحده در سال ۲۰۲۲ میلادی است. بر اساس آمارهای موجود، ایالات متحده در سال ۲۰۲۲ میلادی حدود ۲,۶ تریلیون دلار صادرات و ۳,۳ تریلیون دلار واردات داشته است که این میزان نشان از آن دارد که تراز تجاری این کشور ۱,۳- تریلیون دلار بوده است. در نقطه مقابل، جمهوری خلق چین در بازه زمانی مورد اشاره ۳,۵ تریلیون دلار صادرات و ۲,۷ تریلیون دلار واردات داشته است که حاصل آن تراز تجاری مثبت ۸۸۷,۶ میلیارد دلاری بوده است.

نکته قابل تأملی که در این بین وجود دارد، آن است که در فضای جدید پدیدار شده، نه تنها قدرت ایالات متحده در حوزه های سیاسی، نظامی و اقتصادی رو به افول نهاده است بلکه در نقطه مقابل، قطب های متعددی با ویژگی «تکثر در میزان قدرت» پا به عرصه وجود نهاده-اند. به بیانی دقیق تر می توان چنین اظهار داشت که در بستر نظم جدید، قدرت های تجدید نظر طلب، به سبب نارضایتی از تقسیم قدرت پیشین، از راه ایجاد منظومه ای از سازمان ها و نهادهای تازه تأسیس، در پی بیشینه سازی قدرت رو به تزاید خود برآمدند تا از این راه بتوانند جایگاهشان را در نظم آتی جهان ارتقا بخشند.

به منظور اثبات انگاره-ای که در بالا بیان شد مبنی بر نزول نسبی قدرت ایالات متحده در طول یک دهه اخیر، می توان به موارد زیر استناد کرد:

### ۱. کاهش قدرت اقتصادی ایالات متحده: با وجود آنکه

در طول سالیان پی در پی، ایالات متحده در جایگاه نخست اقتصاد جهان قرار داشته است اما به واقع باید توجه داشته باشیم که جایگاه این کشور در طول سالیان اخیر، به سبب شرایطی که در فضای داخلی و بین المللی تجربه کرده است، تا حدود زیادی دچار تزلزل شده است؛ برای مثال، میزان بدهی ایالات متحده از ۵,۷ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۰ میلادی به ۳۱,۴ تریلیون دلار در سال ۲۰۲۳ میلادی افزایش یافته است. شایان ذکر است که بدهی ایالات متحده در سال ۲۰۲۰ میلادی رقم ۲۳,۲ تریلیون دلار بود که طی سه سال، ۸

## ۲. به چالش کشیده شدن برتری نظامی ایالات متحده:

بررسی‌های به عمل آمده، نشان از آن دارد که در طول سال‌های اخیر، به فراخور کاهش تمرکز ایالات متحده بر حوزه نظامی، کشورهای رقیب از جمله جمهوری خلق چین، به سبب توفیقات قابل توجهی که در حوزه‌های تجاری به دست آورده‌اند، توجه ویژه‌ای را به این حوزه قدرت آفرین مبذول داشته‌اند. (بودجه نظامی ایالات متحده در سال ۲۰۲۲ میلادی حدود ۸۷۷ میلیارد دلار بوده است؛ در حالی که این میزان برای چین ۲۹۱ میلیارد دلار گزارش شده است). نکته قابل توجهی که در این بین وجود دارد، آن است که با توجه به آنکه پیوند انکارناپذیری میان جایگاه اقتصادی و نظامی در یک سو و به دست آوردن اعتبار و ظرفیت برای برنامه‌ریزی جهانی در سوی دیگر وجود دارد، از این رو می‌توان چنین اظهار داشت که در عمل، ظرفیت ایالات متحده برای شکل‌دهی به نظم بین‌الملل از راه نفوذ و الگوسازی، به نسبت گذشته کاهش یافته است.

## ۳. بیشینه شدن توانمندی کشورهای رقیب:

به واقع در فضای جدید، کشورهای نوظهوری که از ترتیب‌بندی گذشته چندان رضایت نداشتند، در تلاش هستند تا نظم کنونی حاکم بر فضای نظام بین‌الملل را به نحوی مهندسی نمایند که در نهایت، بازتاب‌دهنده ارزش‌ها و منافع ملی‌شان باشد؛ برای مثال می‌توان به تلاش‌های جمهوری خلق چین اشاره کرد که گرچه در شرایط کنونی در نقش «سهام‌دار ذی‌نفع و مسئول» مبادرت به کنشگری می‌نمایند

ولی به واقع برنامه‌های بلندپروازانه‌ای را مانند ابتکار «کمر بند - راه» و «بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی» طراحی کرده است تا از این راه بتواند نظم جدیدی را با محوریت ارزش‌های چینی اشاعه دهد. شایان ذکر است که برآیند و نتیجه افول جایگاه جهانی ایالات متحده در طول یک دهه اخیر آن بوده است که برخی از کشورهای نوظهور و در حال صعود مانند جمهوری خلق چین، با توجه به درک صحیحی که از روند بازتوزیع قدرت در حوزه روابط خارجی و حاکم شدن نوعی وضعیت «سیالیت» در چرخه رقابت، همکاری یا تخاصم میان قطب‌های قدیمی و جدید قدرت (جای‌گشت نظم نوین جهانی) به دست آورده‌اند، کوشیده‌اند تا از راه جانمایی الگوی مختص به خود و سپس ایفای نقش آفرینی مثبت بر اساس ارزش‌های مشترک با کشورهای به اصطلاح جنوب، مبادرت به ایجاد شبکه‌ای از اتحادهای چین محور در فرایند انتقال قدرت نمایند.

در چنین شرایطی که نظریه پردازان نواقع‌گرا از آن به عنوان «نظم شبکه‌ای» یاد می‌کنند، قطب‌های قدرت در صدد برآمده‌اند تا با ایجاد فاصله کنترل شده از هژمون در حال افول، به سمت قدرت‌های جدید بروند و نوعی روابط متوازن مبتنی بر «موازنه مثبت» ایجاد نمایند.

در این نظم سیال، قدرت‌ها متناسب با منافع ملی ممکن است در برخی موارد، متحدان خود را تغییر دهند و رفتاری متفاوت از خود به نمایش بگذارند؛ برای مثال می‌توان به تمسک کشورهای اروپایی به چین اشاره کرد که از پکن خواسته بودند تا به عنوان

بود و مشکلاتی را که ایالات متحده نمی‌خواست یا نمی‌توانست رفع کند، حل خواهد کرد.

با تأسی از مطالبی که بیان شد، می‌توان چنین اظهار داشت که به موازات کاهش قدرت سیاسی و اقتصادی ایالات متحده، جمهوری خلق چین با اتکا به رشد اقتصادی که در طول دو دهه گذشته تجربه کرده است، درصدد برآمده است تا شرایط لازم را به منظور تغییر کانون قدرت از غرب به شرق فراهم نماید. در چنین فضایی، پکن کوشیده است تا با تمرکز بر حوزه راهبردی غرب آسیا، نه تنها حوزه کنشگری ایالات متحده را محدود نماید بلکه از رهگذر برقرار ارتباط با کشورهای حاضر در این حوزه راهبردی، موجبات پیشینه‌سازی قدرت رو به تزاید خود را فراهم نماید. البته باید توجه داشته باشیم که گرچه روند جای‌گشت چین در برابر ایالات متحده، به‌کندی در حال انجام است ولی به‌واقع فاصله گرفتن برخی از دولت‌های اروپایی و متحدان دیرین ایالات متحده در حوزه خلیج فارس و با این-وجود، گسترش روابطشان با چین، نشان از آن دارد که روند انتقال قدرت در حال انجام است.

عامل میانجی-گر، تلاش‌های لازم را در راستای پایان جنگ در اوکراین به انجام برساند.

در موردی دیگر می‌توان به نزدیکی کشورهای حاضر در حوزه خلیج فارس (شرکای دیرین ایالات متحده) به چین اشاره کرد؛ برای مثال می‌توان به سرمایه‌گذاری چند میلیارد دلاری «آرامکو» در صنعت پتروشیمی چین و همچنین تلاش عربستان سعودی در راستای کاهش تولید نفت اشاره کرد که به نوبه خود، اتفاق قابل توجهی محسوب می‌شود.

در کنار این موضوع، میانجی-گری پکن میان تهران و ریاض، اتفاق قابل توجهی است که به نوبه خود حاوی این پیام است که نوعی انتقال و دگرگونی تدریجی به نفع چین و به ضرر ایالات متحده در سطح نظام بین‌الملل به صورت عام و در منطقه غرب آسیا به صورت خاص تر در حال پدیدار شدن است. در همین رابطه و پس از توافق تهران و ریاض، آقای «شی» چنین اظهار کرد که میانجی-گری چین حاوی دو پیام است: نخست چین راه تکامل خود را از یک قدرت منطقه‌ای به یک قدرت جهانی کامل کرده است و مورد دوم اینکه چین یک بازیگر صلح ساز خواهد

